

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اشعار لاهوتی قطعه ها و منظومه ها

فرستنده : جاوید

۱۷ دسمبر ۲۰۱۸

تاج و بیرق

بیرق

۴

به کلخوزچی و یکه داستان رسید
در اطراف عارف بکشتند جمع
ز مهرش به دل دانه می کاشتند
بر آمد بر افلاک فریادها
بخوردند بر آن دلاور فسوس
بشستند او را رُخ و دست و مو
به دشنام یکسر گشادند لب
به شک مانده بودند تا آن زمان
ز دنیای نو نیز مانده بعید
گرفتار حیرت بند و خموش
بود باعث فخر کلخوزچیان
دل او تو گوئی که دو نیمه بود
به نیمی مرام لنین کییر
که هر یک به سوئی و را می کشید
به چنگ خیالات خود مبتلا
کشیدند در پیش رویش قطار
خیالات سست و را سوختند
دگر وقت یکرنگی و یکدلیست
شناسی ز مغز این زمان پوست را

خبر چون از آن کارِ مردِ پلید
به مانند پروانه ها گرد شمع
که او را همه دوست می داشتند
چو رعد از تمام بریگادها
چه از یک چه قرغز چه تاجیک و روس
سخن ها بگفتند در وصف او
به سلطان خوجه خاین و دزد شب
ولی چند زارع که در این مکان
ز دنیای کهنه شده نا امید
در آن جنبش خلق و جوش و خروش
همان جوره ناصر که در این زمان
مشوش خیال و سراسیمه بود
به نیمی خرافات دنیای پیر
میان دو نیرو دلش می تپید
خلاصه چنین بود آن بینوا
که ناگاه چندین زن ضربدار
به چشمان او چشم ها دوختند
بگفتند دور از رفیقان ماست
تو دیدی کنون دشمن و دوست را

تو دهقان بی باک زحمتکشی
نمان بیش از این در میان دو صف
بنالید ناصر کز این زندگی
به من سخت باشد که عمری دراز
گمان می نمودم کسان قدیم
ولی ایندم، از سادگی های دل
کنون گشت بی شبهه ثابت به من
من و مثل من بی سوادان پیش
چو کور و کور و بی زبان بوده ایم
کنون باید اصلاح نقصان کنیم
نمائیم، با این ددان شرور
پس از دفن آن دوره بندگی
گلستان نمائیم این خاک را
بگفت این و برجست مثل پلنگ
بدنبال او یک گروه دگر
ز رفتار شب در خروش آمده
نمودند برضد بدخواه شوم
ولی پهلوانان کلخوزچیان
بگفتند این کار رسوائی است
تو در ملک خود قادر و حاکمی
از این کیفر و جنگ شخصی چه سود؟

چرا در چنین ماجرا خامشی؟
بیا این طرف یا برو آن طرف!
شدم من گرفتار شرمندگی
بدم تابع دشمن حیلہ ساز
چو سلطان خوجه صادق اند و سلیم
شدم پیش هم صنف هایم خجل
که این سان کسان بوده اند اهرمن
که آگه نبودند از حق خویش
همه سخره این سگان بوده ایم
خطاهای بگذشته جبران کنیم
همان عمر تاریک خود را به گور
گذاریم پا در ره زندگی
همین خاک از دشمنان پاک را
که سلطان خوجه را بدرد به چنگ
که بودند چو او از آن پیشتر
ز گرفتار ناصر به هوش آمده
به امداد دهقان نامی هجوم
گرفتند آن جمع را در میان
مخالف به قانون شورائی است
نه خونخوار و وحشی چو این ظالمی
به درگاه دادش کشانیم زود!

ادامه دارد

۱ - یکه دست : دهقانی که در تصرفات کلخوزی داخل نشده و کار های زراعتی خود را به تنهائی اداره می نماید